

از تأسیس و گسترش نظام اسقفی و نهاد کلیسا در قرن چهارم، تا قدرت و مرجعیت آن در قرون وسطا و تا به امروز، نهاد کلیسا عملکردهای مختلفی در عرصه‌های سیاسی، دینی و اعتقادی، علمی و سایر عرصه‌های اجتماعی داشته است. تأسیس قلمروهای اسقفی برای اداره امور کلیسایی، برگزاری شوراهای مختلف محلی و جهانی برای تأسیس و یا تثبیت برخی آموزه‌های دینی، مرجعیت دادن و معصوم خواندن پاپ، دخالت در امور سیاسی و جهت‌دهی به روش حکومت‌داری پادشاهان، تأسیس دانشگاه‌ها و تعلیم آموزه‌های اساسی مسیحی و ترویج تفکر عقلی برای تأیید آموزه‌ها در قالب فلسفه اسکولاستیک، برخورد با دانشمندان علوم تجربی، تأسیس دادگاه‌های تفتیش عقاید، ترویج هنر معماری در قالب ساخت کلیساهای بزرگ و مجلل، تأسیس دیرها و ترویج برخی فرقه‌های رهبانی در غرب برای ایجاد فضای معنوی، تأسیس و تثبیت برخی آیین‌ها و مراسم دینی، تنها گوشه‌ای از صدها عملکرد کلیسا در زمینه‌های مختلف است. در این مقاله، مجال پرداختن به همه این موارد نیست. تنها به نقش نهاد کلیسا در تأسیس و تثبیت آموزه‌های دینی می‌پردازیم. تلاش شده است تا اثبات شود که آموزه‌های دینی موجود در مسیحیت کنونی، ریشه در تصمیمات آباء کلیسایی دارد که از قرن چهارم میلادی به این سو تأسیس و رشد یافتند. نمی‌توان آن را آموزه‌ای اصلی دانست؛ زیرا بسیاری از این آموزه‌ها با اصول اساسی حضرت عیسی متفاوت است. امروزه کلیسای کاتولیک، با بیان این آموزه‌ها تحت عنوان آموزه‌های اصیل مسیحیت، آنها را آموزه‌هایی الهی بیان داشته و اصالت آن را به وحی برمی‌گرداند. این مقاله تلاش دارد با بیان تاریخچه تأسیس و تثبیت این آموزه‌ها، ثابت کند که این آموزه‌ها کلیسایی هستند و تحت تأثیر نظریات آباء کلیسا رشد یافته‌اند، نه الهی و وحیانی. گرچه اسقفان و بزرگان مسیحیت، که این آموزه‌ها را رسمیت دادند، خود افرادی دینی و مفسران وحی بودند و تنها کسانی بودند که اجازه تفسیر کتاب مقدس را داشتند. اما در این تفسیر، راه به خطا رفته و دیدگاه شخصی خود و کلیسای خود را، نظر عیسی مسیح و خداوند دانسته‌اند. این موضوع با این نگاه کمتر مورد دقت محققان و مؤلفان قرار گرفته و تحقیق جامع و کاملی در این‌باره یافت نشده است. گرچه به صورت پراکنده یا در بحث تاریخچه مسیحیت، به بخش‌هایی از آن اشاره شده است. از این‌رو، این نوشته با بیان تاریخچه رسمیت این آموزه‌ها، درصدد اثبات کلیسایی بودن این آموزه‌هاست، نه الهی بودن آن.

آموزه‌های دینی مسیحیت: الهی یا کلیسایی؟

محمدحسین طاهری آکردی*

چکیده

اساس و بنیان هر دینی بر آموزه‌های دینی آن استوار است. در مسیحیت نیز وجود دگماها و اصول اعتقادات مسیحی اهمیت به‌سزایی دارد. بی‌شک نقش کلیسا و شوراهای کلیسایی در شکل‌گیری آن نقشی کلیدی است. بیان تاریخ و چگونگی شکل‌گیری اعتقادات مسیحی، بیانگر آن است که آموزه‌های دینی مسیحی، بیشتر تحت تأثیر آباء کلیسا بوده تا انجیل و دستورات دینی حضرت عیسی (ع). در این مقاله، تلاش شده است با استفاده از منابع اصیل مسیحیت، به اثبات کلیسایی بودن دگماهای مسیحی پردازد و فاصله‌گرفتن از تعالیم اصیل مسیحی را، که در واقع همان اعتقادات یهودی بوده، محصول تلاش کلیسا بداند. کلیدواژه‌ها: اصول اعتقادات، مسیحیت، کلیسا، عیسی مسیح، تثلیث، فدا، وحی، عصمت.

نقش نهاد کلیسا در تأسیس و تثبیت آموزه‌های دینی

بنابر اعتقاد مسیحیان کاتولیک، بررسی تاریخ مسیحیت، گواه این است که مسیحیت دینی در حال شدن است؛ یعنی در هر عصری در حال تغییر است. مسیحیان معتقدند: میان دو ظهور عیسی مسیح (یکی در ابتدا، که برای بخشش بود و یکی در آخرالزمان، که برای نجات است) مسیحیت در حال کمال است. عیسی این رسالت را از طریق پطرس و آباء کلیسا به کلیسا سپرده و آنان نیز تحت حمایت روح‌القدس، وظیفه دارند این رسالت را انجام دهند. از این‌رو، با اینکه مسیحیت دینی برخاسته از دل یهودیت است، اما تفاوت‌های اساسی در اعتقادات، شریعت و مراسم با یهودیت دارد. این موضوع را باید معلول عملکرد کلیسا در قرون متمادی دانست. در این بخش، مجال بیان همه فعالیت‌های کلیسا نیست، اما می‌توان به مهم‌ترین آنان اشاره کرد. بحث رسمیت دادن به کتاب مقدس، الوهیت مسیح، دو ماهیتی بودن او، تثلیث، وحی (تجسم مسیح)، فیض و نجات (فدا)، عصمت مریم و عصمت پاپ، از اساسی‌ترین تعالیم اعتقادی کلیسای کاتولیک است که به وسیله کلیسا و شوراهای آن و پاپ به تصویب رسیده و امروزه نمایانگر مذهب کاتولیکی در جهان است. بررسی چگونگی تصویب این آموزه، ما را به شناخت بیشتر نقش کلیسا در تأسیس و تثبیت این آموزه‌ها رهنمون می‌کند.

۱. رسمیت کتاب مقدس

اساس الهیات مسیحی، کتاب مقدس است. اما مفهوم «کتاب مقدس» دارای ابهام بود. از این رو، دوره آباء شاهد جریانی مهم بود که به «تنظیم کتاب‌های قانونی» مشهور است. کلمه «قانونی» از واژه یونانی (kanon) به معنای «ضابطه» یا «مرجع قطعی» وام گرفته شده است؛ «کتاب‌های قانونی» نوشته‌هایی‌اند که امروزه در کلیساهای مسیحی معتبر تلقی می‌شوند. (مک گراث، ۱۳۸۴، ص ۴۴)

در زمان تدوین متن عهد جدید، هنوز مراد از «کتاب مقدس»، همان عهد عتیق بود؛ یعنی زمانی که مؤلفان عهد جدید به تدوین آن مشغول بودند، هرگز تصور نمی‌کردند که نوشته‌های آنان به مثابه کتاب مقدس تلقی شود و هنوز کتاب مقدس مسیحیان همان کتاب عهد عتیق بود. برای اولین بار، برخی نویسندگان اولیه در قرن دوم، مانند ژوستین شهید، به عهد جدیدی اشاره کردند که قابل مقایسه با عهد عتیق بود و بر اعتبار یکسان آن دو تأکید کردند. در دوران ایرنئوس، اناجیل چهارگانه پذیرفته شد. سپس در پایان قرن دوم، نوعی اجماع در مورد اناجیل، اعمال رسولان، نامه‌ها و جایگاه کتاب مقدس الهام‌شده، به وجود آمد. در اواخر قرن دوم، اناجیل چهارگانه، رساله‌های پولس، رساله اول پطرس و رساله اول یوحنا رسمیت یافت و تحت عنوان قانونی

مشهور شد. سپس، رساله دوم پطرس و رساله یعقوب قانونی اعلام شد. کلمنت اسکندرانی اناجیل چهارگانه، اعمال رسولان، چهارده رساله پولس و کتاب مکاشفه را پذیرفت و ترتولیان «آثار انجیلی و رسولان» را همانند تورات و کتاب‌های پیامبران معتبر اعلام کرد. بسیاری از بزرگان مسیحی، برای خود فهرست معتبری قبول کردند. توافق بر سر فهرست کتاب‌های الهام شده و نیز ترتیب آنها به تدریج حاصل شد. در سال ۳۶۷م آتاناسیوس، فهرست سی‌ونه گانه (Festal Lether) خود را منتشر کرد که در آن، ۲۷ کتاب از عهد جدید را قانونی اعلام کرد. امروزه نیز همان فهرست معتبر و معروف است. در ۳۹۶م آگوستین در کتاب *در اصول مسیحیت* (Book *On Christian Doctrine*, Chapter 2, خود این موارد را می‌پذیرد و در سال ۳۹۷ در شورای کلیسایی کارتاژ بر همین تعداد توافق شد و در شورای ترنت در ۱۵۴۵م همین تعداد، بار دیگر مورد اجماع قرار گرفت. البته باید یادآور شد که در میان کلیساهای غرب و شرق، اختلافاتی بر سر تعداد کتاب‌ها و اعتبار برخی از آنها وجود داشت. چنان‌که درباره ترتیب قرار گرفتن آنان نیز اختلاف بود. از برای نمونه، کلیسای غرب به رساله به عبرانیان و کلیسای شرق به کتاب مکاشفه به دیده تردید می‌نگریستند و یا برخی از رساله‌ها مانند نخستین رساله کلمنت (اولین اسقف رم، که در حدود سال ۹۶ آن را نوشت) و یا دید/خه، که به اخلاق و آیین‌های کلیسا می‌پرداخت، مورد قبول واقع نشدند. به‌هرحال، با نظر کلیسا و آباء آن فهرستی از کتاب مقدس ارائه شد و توانست در میان تعداد زیاد کتاب‌ها، قانونی اعلام شود. با این عمل، کلیسا توانست وحدتی در جامعه مسیحی ایجاد کند که تاکنون نیز معتبر است. (ر.ک: لین، ۱۳۸۰، ص ۲۲؛ مک گراث، ۱۳۸۴، ص ۴۳-۴۶؛ Nienhuis, 2007, p 6-28; 85-87; Cunningham, 2009, p 137-138; O'Collins and Farrugia, 2003, p 104-110; 117-123.

سه عامل در تهیه فهرست کتاب مقدس و فرایند قانونی شدن آن رعایت شده بود:

۱. نوشته‌های قانونی باید بر وجود مؤلفی رسولی یا تأییدی از او، دلیلی اقامه می‌کردند؛ یعنی باید اثبات می‌شد که این متن را یا یک رسول نوشته (مانند اناجیل متی و یوحنا، رساله‌های پطرس و پولس) و یا مورد تأیید یک رسول بوده است (مانند اناجیل مرقس و لوقا).
۲. باید محتوای این نوشته‌ها، تعلیمی و برخلاف دیدگاه بدعت‌گذاران می‌بود تا بتوان با تعالیم دروغگویان و بدعت‌گذاران مقایسه کرد و حق را به مؤمنان نشان داد.
۳. باید در کلیساهای معتبر و برجسته آن زمان تعلیم داده می‌شد. مثلاً، کلیسای انطاکیه، انجیل متی، کلیساهای آسیای صغیر، اناجیل یوحنا و لوقا، و کلیسای رم، انجیل مرقس را تعلیم می‌داد. از این‌رو، در

تهیه فهرست اولیه کتاب‌های مقدس مسیحی، این سه عامل لحاظ شد و این فهرست ۲۷ کتاب نهایی شد (رابرت ای. وان وورست، ۱۳۸۴، ص ۱۲۰-۱۲۱).

به نظر می‌رسد، اصل اساسی در باب معیار تنظیم کتاب‌های قانونی، پذیرش بوده است، نه تحمیل اعتبار؛ یعنی کتاب‌هایی مورد بحث قرار می‌گرفتند که از قبل دارای اعتبار بودند. از دیدگاه ایرنئوس، کلیسا، کتاب‌های قانونی را پدید نیاورد، بلکه براساس اعتباری که از پیش بدان داده شده بود، کتاب‌های قانونی را پذیرفت، پاسداری کرد و آن را دریافت نمود. خلاصه اینکه، هر چند جزئیات دقیق تنظیم و گزینش کتاب مقدس نامعلوم است، اما در قرن پنجم، فهرست کتاب‌های قانونی در کلیسا بسته شد و کتاب مقدس فعلی نهایی و قانونی اعلام شد. (مک گراث، ۱۳۸۴، ص ۴۶) این موارد نمایانگر تأثیر کلیسا در رسمیت اصلی‌ترین متن دینی در مسیحیت است که در عصر مسیح و پس از آن خبری از آن نبود.

۲. آموزه الوهیت مسیح

از اساسی‌ترین آموزه‌های مسیحیت، بحث الوهیت مسیح است. اینکه مسیح، پسر یگانه خداست که جهت بخشش گناهان بشر به زمین آمد و تجسد یافت، رنج کشید و فدای گناهان ما شد تا ما بخشیده شویم. (ر.ک: رساله پولس به رومیان) قسمت اصلی این آموزه، این است که مسیح یگانه فرزند خدا و خود خداست. ریشه این اعتقاد را می‌توان در آثار پولس مقدس یافت. وی در رساله‌های خود، که بخش بزرگی از عهد جدید را تشکیل می‌دهد، در موارد متعدد به این بحث اشاره دارد.^۱

اما این دیدگاه تا قرن چهارم دیدگاه رایج نشد. ایونی‌ها و جامعه اولیه مسیحی، به تبع پطرس وصی عیسی و سایر حواریون، همواره مسیح را پیامبری بزرگ می‌دانستند که مانند سایر انبیا، به قصد رسالت برگزیده شده است. از این‌رو، همواره بر شریعت یهودی تأکید داشتند و بسیاری از موارد شریعت را نیز به جا می‌آوردند.^۲ با رسمیت مسیحیت در قرن چهارم، یکی از مباحث بزرگ پیرامون همین دیدگاه بود؛ یعنی دیدگاه پولس و دیدگاه مخالفان وی مانند حواریون. شاید بتوان گفت: اینکه آریوس و طرفدارانش، عیسی را مخلوق می‌دانستند، تحت تأثیر نگاه دوم بودند. اما آتاناسیوس و هم‌فکرانش تحت تأثیر پولس، مسیح را غیرمخلوق و هم‌ذات پدر نامیدند و او را در جایگاه الوهی نشانند. آریوس، که از روحانیان اسکندریه بود، معتقد بود که پدر از پسر و پسر از روح‌القدس بالاتر است. وی معتقد بود تنها پدر، خداست و پسر فقط مخلوقی بود که پدر توسط او، جهان را آفرید و خود مخلوقی

بیش نبود. و زمانی وجود داشته که پسر وجود نداشته است. الکساندر اسقف اسکندریه، که آریوس در حوزه اسقفی او خدمت می‌کرد، با این دیدگاه مخالف بود. آریوس به برخی از اسقفان شرق متوسل شد و برخی از اسقفان حامی اوريجن به حمایت از او برخاستند. این اختلاف در حال گسترش بود که امپراتور قسطنطین در ژوئن ۳۲۵ دستور داد شورایی در شهر نیقیه تحت رهبری امپراتور تشکیل شود. حدود ۲۲۰ اسقف، در نیقیه جمع شدند و اعتقادنامه‌ای ضد آریوس صادر کردند. در این شورا، آتاناسیوس به نمایندگی از الکساندر وارد بحث شد و توانست بر استدلال آریوس غلبه نماید. اصل بحث بر سر واژه «هم‌ذاتی» (Homoousios) پسر با پدر بود. در این شورا، استدلال آتاناسیوس این بود که اگر مسیح خدا نباشد، ما که او را می‌پرستیم، موجب شرک ما می‌شود. سرانجام در این شورا، پس از مشاجرات بسیار و با دخالت امپراتور کنستانتین، قضیه به نفع آتاناسیوس رقم خورد و طرفداران الوهیت مسیح پیروز شدند و آریوس و طرفدارانش مورد لعنت قرار گرفتند. این اعتقادنامه، که در برابر دیدگاه آریوس، که مسیح را مخلوق می‌دانست، قرار دارد، شامل سه بند از اصول ایمانی و چهار لعن صریح به دیدگاه‌های آریوس است. (ر.ک: مک گراث، ۱۳۸۴، ص ۵۶-۵۸؛ پیترز، ۱۳۸۴، ج ۲، ص ۴۶۲-۴۶۹) متن اعتقاد نامه نیقیه چنین است:

ما به خدایی یگانه ایمان داریم، به خدای قادر مطلق، آفریننده همه چیزهای دیدنی و نادیدنی؛ - و به یک خداوندگار، عیسی مسیح، پسر خدا، به وجود آمده از ذات پدر. تنها اوست که از ذات پدر به وجود آمده، خدا از خدا، نور از نور، خدای حقیقی از خدای حقیقی، مولود نه مخلوق [به وجود آمده و نه آفریده شده]، و همذات با پدر است. به واسطه او همه موجودات آفریده شدند، همه موجوداتی که روی زمین و در آسمانند. او به خاطر ما انسان‌ها و برای نجات و رستگاری ما از آسمان فرود آمد، جسم گردید، و انسان شد. او رنج کشید و در روز سوم برخاست و به آسمان‌ها صعود کرد. او برای داوری زندگان و مردگان مجدداً باز خواهد گشت. و نیز به روح‌القدس ایمان داریم. اما کلیسای مقدس کاتولیک و رسولان، کسانی را که سخنان زیر را می‌گویند لعنت می‌کند: «زمانی بوده است که پسر وجود نداشته است.» و «او وجود نداشته و بعد به وجود آمده است.» و «او از نیستی به وجود آمده است.» و نیز کلیسای کاتولیک کسانی را لعنت می‌کند که براین باورند که وجود او از ماهیت یا وجودی به جز ماهیت یا وجود پدر ناشی شده است و یا اینکه او تغییرپذیر بوده و در معرض دگرگونی و تبدیل است (لین، ۱۳۸۰، ص ۵۱؛ مک گراث، ۱۳۸۴، ص ۵۷-۵۸).

بنابراین، می‌توان به صراحت اعلام کرد که آموزه الوهیت مسیح، که از اساسی‌ترین آموزه‌های اعتقادی در

کلیساست، در قرن چهارم در شورای کلیسایی نیقیه به وجود آمد؛ چراکه تا قبل از آن زمان، این آموزه به صورت رسمی مقبول کلیسا و مسیحیان اولیه، که در دوران شکنجه و آزار بر دین خود استوار بودند، نبود.

۳. آموزه تثلیث

دیگر اعتقاد اساسی در مسیحیت، که معلول تلاش‌های کلیسایی است، آموزه تثلیث (Trinity) است. شورای نیقیه، بعدها نخستین شورای عمومی شناخته شده بود. اما این شورا در زمان خود مورد استقبال کافی واقع نشد و به جای اینکه به مباحث پیرامون الوهیت عیسی پایان دهد، فتح‌بایی در این زمینه شد. بر اساس آموزه تثلیث، در الوهیت سه شخص وجود دارد: پدر، پسر و روح‌القدس. باید همه را در الوهیت مساوی، و دارای شأنی همسان تلقی کرد. بحث همسانی پدر و پسر در مباحث مسیح‌شناسانه شورای نیقیه تثبیت شد، اما الوهیت روح‌القدس هنوز کامل نشده بود.

شاید بتوان ریشه طرح کلاسیک تثلیث را در آثار ترتولیان (۱۶۰-۲۲۰م) مشاهده کرد که در برابر مونارکیانیسم (Monarchianism) که پدر، پسر و روح‌القدس را یکی می‌دانستند و دارای سه نقش بود (مانند یک نفر که همزمان پدر، پسر و عمومی شخص دیگری است)، برخاست و اعلام نمود که تثلیث یعنی خداوند، وجودی با یک جوهر و سه شخص دارد. در بحث تثلیث، بیشتر فشارها درباره چگونگی فهم تثلیث بود، نه اعتبار بنیانی آن. در این زمینه، دو رویکرد کاملاً متمایز مطرح شد: یکی از کلیساهای شرق و دیگری از کلیساهای غربی. موضعی که در کلیساهای یونان و روسیه تا امروز اهمیت دارد، توسط سه نویسنده از ترکیه امروزی، که به پدران کاپادوکیا (Cappadocian) معروفند، مطرح شد: باسل اهل قیصریه (ح ۳۳۰-۳۷۹م)، گرگوری اهل نازیانسوس (۳۲۹-۳۸۹م) و گرگوری اهل نیسا (ح ۳۳۰-۳۹۵م). آنان تأملات خود را با شیوه مختلفی که پدر، پسر و روح‌القدس تجربه شده بودند، آغاز کردند. موضع غرب، که به آگوستین منسوب است، از یگانگی خدا آغاز شده و به بررسی پیامدهای عشق خدا برای درک ما از الوهیت منتهی می‌شود. این نگاه به تثلیث، بیشتر عرفانی است تا فلسفی (مک گراث، ۱۳۸۴، ص ۶۱).

پدران کاپادوکیایی به سبب مخالفتشان با دیدگاه آریانیسم و تعلیم مبتنی بر تثلیثشان اهمیت یافتند. آنان این دیدگاه اعتقادنامه نیقیه را، که پدر و پسر همذات هستند، و این دیدگاه اوریجنیستی را که پدر، پسر و روح‌القدس سه اقنوم یا وجود هستند، با هم ادغام کردند؛ یعنی جوهر واحد و یگانه خدا همزمان و به شکل یکسان در سه اقنوم وجود دارد. آنان تفاسیری داشتند که به سبب دیدگاه خاص آنان، همه این موارد در شورای قسطنطنیه رد شد. (ر.ک: لین، ۱۳۸۰، ص ۶۲-۶۶)

تئودوسیوس امپراتور روم شرقی، که طرفدار سرسخت اعتقادنامه نیقیه بود، تصمیم گرفت یکبار برای همیشه مسئله آریانیسم را حل کند. بنابراین، دستور داد شورایی تشکیل شود. این شورا از ماه مه تا جولای ۳۸۱م در قسطنطنیه تشکیل شد. این شورا را می‌توان «شورای کاپادوکیایی» نیز نامید. گریگور نازیانزوسی و گریگور نوسایی در آن حضور داشتند که گریگور نازیانزوسی رهبری آن را بر عهده داشت. آنچه امروزه به عنوان «اعتقادنامه نیقیه» شناخته می‌شود، در واقع محصول این شورا است. همان‌گونه که در مورد اعتقادنامه صادرشده، از سوی شورای نیقیه نیز صادق بود. در این شورا، علاوه بر مصوبات شورای نیقیه، مواردی نیز به آن افزوده شد و در آن رسماً تثلیث، دگمای مسیحی اعلام شد. متن این اعتقادنامه که به نیقیه - قسطنطنیه‌ای نیز معروف است، چنین است:

ما به خدایی یگانه ایمان داریم، به خدای قادر مطلق، آفریننده آسمان و زمین و همه چیزهای دیدنی و نادیدنی؛ و نیز ایمان داریم به یک خداوندگار، عیسی مسیح، پسر یگانه خدا، به وجود آمده از پدر پیش از خلقت جهان، نور از نور، خدای حقیقی از خدای حقیقی، مولود، نه مخلوق [به وجود آمده و نه آفریده شده]، و همذات با پدر است. به واسطه او همه موجودات آفریده شدند. او به خاطر ما انسان‌ها و برای نجات و رستگاری ما از آسمان فرود آمد، و از روح‌القدس و مریم باکره جسم گردید، و انسان شد. در دوران پنطیوس پاپلوس به خاطر ما مصلوب شد، رنج کشید و دفن شد. در روز سوم، برحسب کتب مقدس، از مردگان برخاست و به آسمان‌ها صعود کرد. وی بر دست راست پدر نشسته است و مجدداً با جلال ظهور خواهد کرد تا زندگان و مردگان را داوری کند. ملکوت او را انتهای نیست. و نیز به روح‌القدس، خداوند و حیات‌بخش صادر شده از پدر [و پسر] ایمان داریم. او به همراه پدر و پسر، پرستش می‌شود و جلال می‌یابد؛ که انبیا از او سخن گفته‌اند. و به یک کلیسای کاتولیک (جامع) و رسولی ایمان داریم، و به یک غسل تعمید برای آمرزش گناهان معترمیم. ما منتظر قیام مردگان و حیاتی که در جهان آینده خواهد آمد، هستیم. آمین (ر.ک: لین، ۱۳۸۰، ص ۶۷-۶۸؛ وان وورست، ۱۳۸۴، ص ۱۷۰).

این شورا، دومین شورای جهانی و بین‌کلیسایی شناخته شد. اعتقادنامه آن به پذیرفته‌ترین و مقبول‌ترین اعتقادنامه در بین همه مسیحیان جهان تبدیل شد. تنها در یک مورد کوچک، بین کلیسای شرق و غرب اختلاف بود: شرقیان بر این باور بودند و هستند که روح‌القدس از پدر توسط پسر صادر می‌گردد، ولی غربیان بر این باورند که روح‌القدس از پدر و از پسر هر دو صادر شده است. بر همین اساس، در کلیسای غرب در شورای سوم تولدو در ۵۸۹م تحت تأثیر آگوستین واژه «او از پسر» (Filioque) نیز به اعتقادنامه اضافه شد. کلیسای روم، در این زمینه محتاطانه عمل می‌کرد، ولی بالاخره در قرن یازدهم

شده‌اند. کلیسا آن را فراتر از عقل می‌داند و معتقد است: آموزه تثلیث، ظریف و پیچیده است و مسیحیان معمولی باید آن را بدون اینکه بتوانند کاملاً توضیح دهند، بپذیرند. ایمان‌گرایی نقش مهمی در تثبیت آموزه تثلیث دارد (See: Bruce D. Marshall, 2004, p.17-24).

بنابراین، می‌توان گفت: اصلی‌ترین آموزه مسیحیت، یعنی تثلیث پس از فراز و نشیب‌های بسیار به مرور با فشار آبابی کلیسا و فشارهای امپراتور به تصویب رسید و در مسیحیت رسمیت یافت.

۴. آموزه دو ماهیتی بودن عیسی مسیح

آموزه دیگری که در آن نقش کلیسا و شوراها کلیسای برجسته است، بحث بر سر تک‌ماهیتی یا دو ماهیتی بودن عیسی مسیح است. کلیسا در دوره آبا، نقش حساسی در پیدایش دو آموزه داشت: یکی در مورد شخص مسیح و دیگری درباره ماهیت الوهیت مسیح. کلیسا در سال ۳۲۵ در شورای نیقیه به این نتیجه رسید که عیسی و خدا «دارای یک ذاتند». مکتب اسکندرانی بیشتر بر الوهیت مسیح تأکید داشت و الوهیت را به «کلمه متجسد» تفسیر می‌کرد (براساس یوحنا، ۱: ۱۴). این تأکید موجب اهمیت ویژه جشن کریسمس نیز شد. اما مکتب انطاکیه‌ای بر بشر بودن مسیح تأکید داشت و برای الگوی اخلاقی او اهمیتی خاص قائل بود. از سوی دیگر، اختلاف آریوس، که عیسی را مخلوق می‌دانست، با آتاناسیوس، که او را خدا می‌دانست، بود. دیدگاه آریوس در شورای نیقیه رد شد. در شوراها بعدی نیز این امر که مسیح، ماهیتی الهی دارد تأیید شد. بعدها نظرات دیگر نیز مطرح شد که مهم‌ترین آنان اختلاف نستوریوس (اسقف قسطنطنیه از ۴۲۸م به بعد) با سیریل (اسقف اسکندریه از ۴۱۲م به بعد) بود. نستوریوس معتقد بود که عیسی انسانی بود منحصر به فرد و کامل، که با کلمه پیوند یافته بود. وی پیرو تعالیم مکتب انطاکیه بود و قائل به «کلمه - انسان» بود؛ یعنی عیسی مسیح، انسانی بود که کلمه خدا در او ساکن شد. گرچه وی تلاش داشت «کلمه» و «انسان» را یکی جلوه دهد، اما نتوانست و آنان دو وجود مجزا باقی ماندند. وی این اعتقاد را که مریم باکره «مادر خدا» (Theotokos) بود، رد می‌کرد و معتقد بود که تنها عیسی انسان (و نه کلمه یا خدا) از مریم متولد شد. در مقابل، سیریل بر این موضوع پافشاری می‌کرد که وی کلمه مجسم بود؛ یعنی عیسی انسانی نبود که کلمه خدا در او ساکن شده باشد، بلکه او کلمه خدا بود که جسم گشته بود. وی می‌گفت: کلمه خدا، که در ازل از خدای پدر به وجود آمده بود، در زمان معین مانند یک انسان، از مریم باکره تولد یافت. بنابراین، مریم «مادر خدا» بود. او ابتدا حمایت کلیسای رم را گرفت و سپس، در نامه‌ای شدیدالحن از نستوریوس خواست، که از عقاید خود، برگردد. اما نستوریوس قبول نکرد. انگیزه اصلی مخالفت سیریل با نستوریوس از توجه وی به

واژه «و از پسر» را به اعتقادنامه اضافه کرد. چنین امری جدایی بین کلیسای روم و قسطنطنیه را، که در سال ۱۰۵۴م به شکل قطعی انجام شده بود، تسریع کرد. سرانجام، پس از مباحث طولانی، شورای قسطنطنیه تصدیق کرد که عیسی کاملاً خدا و کاملاً انسان است. البته باید توجه داشت که بحث بر سر ماهیت الهی یا انسانی مسیح همچنان ادامه داشت. یک سال پس از شورای قسطنطنیه، اسقفان مکتوبی را به رم فرستادند و اصول ایمانی شورای قسطنطنیه را چنین بیان کردند: «و ایمان به الوهیت، قدرت و جوهر واحد پدر، پسر و روح القدس که شأن و منزلتشان همسان بوده، نیز جلال یکسانی داشته‌اند و از سه اقنوم یا شخص کامل تشکیل می‌شوند».

این جملات دقیقاً خلاصه‌ای دقیق و صحیح از آموزه آبابی کاپادوکیایی در مورد تثلیث بود. بحث تثلیث پس از مباحث فراوان، همچنان از اصلی‌ترین دگماهای مسیحی است که تفاسیر متعددی برای خود برداشته است و کلیسای کاتولیک آن را سر و راز می‌داند (ر.ک: لین، ۱۳۸۰، ص ۶۹-۷۰؛ اف ای. پیترز، پیشین، ج ۳، ۴۰۳-۴۰۸؛ P. Schaff, 1919, V.2, p. 58; Walsh, 2005, p. 2).

کلیسای کاتولیک نیز در اعتقادنامه رسمی خود (کنگیزم) در بیان تثلیث چنین می‌گوید:

تثلیث واحد است. ما به سه خدا اعتراف نمی‌کنیم، بلکه به خدای واحد در سه اقنوم معترفیم. یعنی «تثلیثی که از نظر جوهر واحد است» (شورای قسطنطنیه). پس اقاویم ثلاثة در یک الوهیت سهیم نیستند، بلکه هریک از آنها کامل، خدا هستند: «پدر همان پسر است و پسر همان پدر است و پدر و پسر همان روح القدس هستند» (شورای تولدو) «هر یک از اقاویم ثلاثة، همین حقیقت یعنی جوهر و ذات و سرشت الهی هستند» (شورای لاتران) (Catechism of the Catholic Church (CCC), No: 253, p 56-61).

در ادامه، برای اینکه بر توحید تثلیثی تأکید کند، و تمایزها را مطرح کند، ادامه می‌دهد:

(۲۵۴) اقاویم ثلاثة واقعاً از هم متمایز هستند. «خدا یگانه است اما تنها نیست. پدر، پسر و روح القدس، صرف نام‌هایی نیستند که بر کیفیت‌های وجود الهی دلالت کنند؛ زیرا آنها واقعاً متمایز از همدیگرند. نه پسر پدر است و نه پدر پسر و نه روح القدس پدر یا پسر است». (شورای تولدو). آنها از نظر منشأ با هم تفاوت دارند. «این پدر است که متولد می‌کند، این پسر است که متولد می‌شود و این روح القدس است که صادر می‌شود». (شورای لاتران) وحدت الهی سه گانه است (Ibid (CCC), No: 254).

امروزه این آموزه، هسته مرکزی الهیات مسیحی را شکل می‌دهد. در واقع، کلیسای کاتولیک در طول تاریخ توانسته با تفسیرهای خود از بحث تثلیث آن را به مثابه یک آموزه حیات‌ی و دگمای مسیحی مطرح کند و نشان دهد که معنای اصلی تثلیث، یعنی سه وجود متمایز، که در یک وجود واحد جمع

آموزه نجات سرچشمه می‌گرفت. وی بر این باور بود که در عشای ربانی، ما از عیسی، یعنی جسم حیات‌بخش، حیات می‌یابیم.^۳ جسم او، نه جسم یک انسان عادی، بلکه جسمی که کلمه مجسم است، حیات می‌بخشد. نستوریوس بر اساس دیدگاهش، «مادر خدا» بودن مریم را رد می‌کرد؛ چون انسان از او متولد شده بود. همین امور موجب اختلاف شدید سیریل با نستوریوس شد. نتیجه آن، تشکیل شورای افسس به دستور امپراتور بود که در این شورا نستوریوس از مقام خود خلع گردید. این امر موجب اختلاف میان اسقفان انطاکیه با اسکندریه شد و دو طرف یکدیگر را محکوم کردند. امپراتور تئودوسیوس دستور تشکیل این شورا را داد و در ژوئن ۴۳۱ شورا تشکیل شد تا به مناقشه سیریل و نستوریوس پایان دهد. نتیجه آن خلع نستوریوس از مقامش بود (ر.ک: مک‌گراث، ۱۳۸۴، ص ۵۸-۶۰؛ لین، ۱۳۸۰، ص ۹۲-۹۶ و ۱۰۴-۱۰۷؛ رابرت ای. وان وورست، پیشین، ص ۱۷۱؛ Cunningham, 2009, p. 129-132; Schaff, 1919, V.2, p. 63; O'Collins, 2003, Ibid, p 33-34).

این شورا سومین شورای جهانی کلیسایی محسوب می‌شود که موجب شقاق میان کلیسای شرق شد. کلیسای اسکندریه را از انطاکیه جدا کرد. بعدها این مناظرات حل نشد و ادامه یافت. در ۴۳۳م توافقی به وجود آمد و سیریل بیانیه معتدل‌تری را از سوی کلیسای انطاکیه پذیرفت که «اصل وحدت مجدد» نام داشت. در مقابل نیز کلیسای انطاکیه خلع نستوریوس را از مقام اسقفی پذیرفت. متن بیانیه اصل وحدت مجدد چنین بود:

بنابراین، ما اعتراف می‌کنیم که خداوند ما عیسی مسیح، فرزند یگانه خدا، خدای کامل و انسان کامل بوده و از یک روح ناطقه و بدن تشکیل شده است. منشأ وی پیش از خلقت جهان، از پدر، به مثابه خدا بوده و در روزهای آخر، به سبب ما و نجات ما، همان فرزند یگانه، به مثابه انسان از مریم باکره به دنیا آمد. وی به عنوان خدا با پدر هم‌ذات بوده و به عنوان انسان با ما هم‌ذات است؛ زیرا بین دو طبیعت الهی و انسانی وحدت و یگانگی وجود دارد. بنابراین، ما به یک مسیح، به یک پسر و یک خداوند اعتراف می‌کنیم. براساس این ادراک از وحدت اختلاط‌ناپذیر دو طبیعت، ما اعتراف می‌کنیم که باکره مقدس «مادر خدا» است؛ زیرا کلمه خدا متجسم شد و انسان شد و از زمان لقاح خود کلمه بدنی را که از مریم مقدس گرفته بود، با خود متحد کرد. با توجه به توصیفات اناجیل و رسالات در مورد خداوند، ما از این امر آگاهیم که عالمان الهی، برخی از این توصیفات را مشترک و یگانه دانسته‌اند. در حالی که بعضی دیگر از این توصیفات جنبه افتراقی دارند. آنان توصیفات الهی والا و عالی را به الوهیت مسیح و توصیفات معمولی و انسانی را به انسانیت او نسبت می‌دهند (لین، پیشین، ص ۹۶-۹۷).

یکی از مهم‌ترین مباحث اختلافی، که پس از شورای افسس درباره ماهیت عیسی مطرح شد، اختلاف پاپ لئوی کبیر با ائوتوخس (اوتیخا) بود. از دیدگاه کلیسا، بدعت ائوتوخوس چهارمین و آخرین بدعت از بدعت‌ها در دوران اولیه کلیسا در مورد شخصیت عیسی است. ائوتوخس متهم بود که دو طبیعت الهی و انسانی مسیح را همچون یک طبیعت، با هم مختلط کرده و آمیزه‌ای از این دو به وجود آورده است. اگر رنگ زرد با آبی ترکیب شود، رنگ سبز به دست می‌آید که هیچ‌یک از آنها نیست. وی معتقد بود طبیعت انسانی با الهی مسیح ترکیب شده و طبیعت واحد دیگری تأسیس شده است. گرچه شورایی در ۴۴۹م در افسس شکل گرفت و به نفع ائوتوخس رأی داد، اما بسیاری از اسقفان غرب و انطاکیه، مخالف این دیدگاه بودند. در مقابل، درک پاپ لئوی کبیر از عیسی بر اساس درک او از «نجات» شکل گرفته بود. او که شورایی ۴۴۹م افسس را «شورای سارق» و نامعتبر خواند، معتقد بود عیسی برای آنکه ما را نجات دهد، باید هم انسان و هم خدا باشد. انسانیت او باید به استثنا وجود گناه از هر جهت به شکل انسانیت ما باشد. بر اساس این نگرش، مسیح دارای دو طبیعت الهی و انسانی بود. با روی کار آمدن امپراتور جدید به نام مارسیون در ۴۵۰م، تفکرات لئو نیز رواج یافت. مارسیون با فشار برخی از اسقفان دستور برگزار شورایی در اکتبر ۴۵۱م در شهر کالسدون را صادر کرد. این شورا، که چهارمین شورای جهانی کلیسایی محسوب می‌شود با حضور ۵۲۰ کشیش و اسقف، برای حل مشکل تعلیم ائوتوخس شکل گرفت. در شورای کالسدون، دو نامه سیریل مبنی بر وحدت وجود عیسی و همچنین کتاب توم لئو خوانده شد و اسقفان گفتند: «تعلیم لئو و سیریل یکی است». از این‌رو، امپراتور دستور داد اعتقادنامه‌ای نوشته شود که در آن هم موارد شورای نیقیه و قسطنطنیه تأکید شود و هم بدعت‌گذاران محکوم شوند تا دیگر اختلافی شکل نگیرد. مفاد اعتقادنامه کالسدون که مورد توافق اکثریت مسیحیان بود، چنین است:

شورا با کسانی که راز تجسم را به شکل ثنویت وجود دو پسر مجزا (پسر خدا و پسر انسان) توضیح می‌دهند (نظر نستوریوس) مخالف است. این شورا، کسانی را که می‌گویند الوهیت پسر یگانه تأثیرپذیر است و قابلیت رنج کشیدن دارد (دیدگاه آریوس یا ائوتوخس) از مقام روحانیت و کهنات خلع می‌کند. این شورا، در برابر کسانی که آمیزه یا اختلاط دو طبیعت مسیح را تعلیم می‌دهند (ائوتوخس) مقاومت می‌کند. افرادی دچار این توهم هستند که شکل غلامی (یا انسانیت) را که مسیح از ما بر خود گرفت، جوهرهای آسمانی و غیر انسانی داشت (دیدگاه آپولیناریس)، که شورا این دیدگاه را محکوم می‌کند. همچنین این شورا کسانی را که تصور می‌کنند خداوند نخست دو طبیعت داشت و بعد از اتحاد دو طبیعت، صاحب یک طبیعت شد (ائوتوخس) ملعون می‌داند.

کشیده و او را متمایل به شر و گریزان از خدا کرده است. تنها اراده‌ خداست که می‌تواند این تمایل به گناه را خنثی کند. وی معتقد بود که بشر با گناه آدم از جایگاه حقیقی خود سقوط کرده و فاسد شده است. اما این قابل بازخرید شدن است. گناه در ذات بشر رسوخ یافته بود، پس همه نیازمند بازخریدیم و بشر گناهکار، توانایی بازخرید خود را ندارد و نیاز به فدیهای دارد که خود گناهکار نباشد. از این‌رو، خداوند در حل این بن‌بست به کمک بشر آمد و به صورت پسر خود تجسم یافت تا قربانی گناهان بشر شود و با صلیب پسر، بشر بخشیده شد. پسر خدا، فدای گناهان ما شد. این فیض نه به سبب شایستگی انسان، بلکه موهبتی الهی است از جانب خدا تا بشر را از بند گناه برهاند.

در برابر او پلاگیوس، زاهد بریتانیایی رم بر مسئولیت اخلاقی بشر استدلال می‌کرد و معتقد بود: آزادی در انتخاب و اراده، ویژگی لاینفک خلقت انسانی است. انسان می‌تواند بدون یاری پروردگار و با انجام کارهای خیر رستگار شود و خداوند هرگز به زیان انسان، ذات او را شریر نمی‌سازد. وی منکر «گناه ذاتی» در انسان بود و معتقد بود تنها گناهکاران مجازات می‌شوند و هیچ گناهی به نسل آدمی منتقل نمی‌شود. خداوند از پیش، برای انسان بهشت یا دوزخ مقدر نکرده است و برحسب اراده خود نیز معین نمی‌کند که چه کسی مشمول رحمت یا گرفتار عذاب شود. خداوند سرنوشت را به خودمان واگذارده است. من به انجام عمل مکلف هستم، پس به انجام آن قادرم و باید برای نجات و رستگاری خود، عمل صالح داشته باشم. رستگاری چیزی است که به واسطه اعمال نیک به دست می‌آید و خداوند ناگزیر است که بشر را به سبب این دستاورد اخلاقی پاداش دهد.

به اجمال، می‌توان گفت: پلاگیوس رستگاری را به سبب «شایستگی بشر» می‌داند، در حالی که آگوستین آن را به سبب «فیض الهی» می‌داند. شورای کارتاژ در ۴۱۸م در این مناقشه نظر پلاگیوس را رد کرد. اما نظر آگوستین نتوانست مقبولیت عمومی یابد. در شورای افسس در ۴۳۱م نیز بار دیگر بحث فیض آگوستینی و مشکل پلاگیوسی مطرح شد و بار دیگر دیدگاه پلاگیوس محکوم شد و دیدگاه آگوستین، که متأثر از آرای پولس بود، تأیید شد (ر.ک: کونگ، ۱۳۸۶، ص ۱۰۲-۱۰۶؛ قدیس آگوستین، اعترافات؛ اینار مولند، جهان مسیحیت، ص ۹۸-۱۰۲؛ میشل، ۱۳۷۷، ص ۸۱-۹۱؛ لین، پیشین، ص ۸۶-۸۹؛ Roberts, 1905, vol. 4, p 264-265; A. J. Ayer, 1926, p. 464-465; Conway, 1962, p. 19-26, 92-101; Alistair McFadyen, 2003, p 167-178).

این نزاع در قرون وسطا نیز در قالب دیدگاه راه نو و نوآگوستینی دوباره مطرح شد. مکتب راه نو، که در قرن چهاردهم در آکسفورد به اوج خود رسید، دیدگاه پلاگیوس را پذیرفت و معتقد بود:

ما به پیروی از پدران مقدس یک صدا اعتراف می‌کنیم که پسر واحد و یگانه خداوند ما عیسی مسیح دارای الوهیت و انسانیت کامل است. حقیقتاً خدا و حقیقتاً انسان است و دارای جان و بدنی ناطق است... همین مسیح، پسر، خداوند، فرزند یگانه در دو طبیعت شناخته می‌شود که این سرشت‌ها با هم اختلاط و آمیزش نمی‌یابند، تغییر نمی‌کنند و از هم جدا نمی‌شوند... انبیای قدیم نیز به همین‌سان، در مورد او تکلم کردند و عیسی مسیح خداوند نیز به همین‌سان، به ما تعلیم داد و این تعلیم به همین شکل، توسط اعتقادنامه پدران مقدس به ما رسیده است (همان، ص ۱۰۴-۱۰۷).

یعنی تعالیم این اعتقادنامه بر چهار محور تأکید دارد: در عیسی مسیح، الوهیت حقیقی و انسانیت کامل، بدون اینکه دچار اختلاط و امتزاج شوند، به شکل انفکاک‌ناپذیری در یک شخصیت واحد متحد شده‌اند؛ یعنی می‌توان در یک جمله خلاصه کرد: «یک شخصیت با دو طبیعت»؛ یعنی خدای حقیقی و انسان حقیقی است که به شکل کامل، صاحب هر دو سرشت بود.

در مجموع باید گفت: نقش کلیسا و شوراهای کلیسایی در تبیین کیفیت ماهیت مسیح بسیار برجسته بود. در واقع، این کلیسا بود که در میان اقوال مختلف، در دو شورا آموزه ماهیت الوهی - انسانی، مسیح را به‌گونه موجود به وجود آورد و حتی نظر بسیاری از بزرگان مسیحیت را در این‌باره مردود اعلام نمود.

۵. آموزه فیض و نجات (آموزه فدا)

از مباحث اعتقادی مهمی که با دخالت و نظر کلیسا نهایی شد، آموزه فداست؛ یعنی بحث «اختیار و مسئولیت انسان یا فیض الهی برای نجات» است؛ اینکه آیا انسان نجات می‌یابد؟ اگر اهل نجات و رستگاری است، این نجات چگونه و توسط چه کسی صورت می‌گیرد؟ در کلیسا در این‌باره نزاعی معروف میان آگوستین قدیس (۳۵۴-۴۳۰م) و پلاگیوس (ح ۳۵۵-ح ۴۲۵م) در گرفت. آگوستین به تاسی از پولس رسول معتقد به «گناه اصلی» یا «گناه ذاتی» (Original Sin) بود. وی می‌گفت: چون همه ما فرزندان آدم هستیم، پس در گناه او نیز شریک هستیم. وی تمایل به گناه را در انسان، نتیجه عشق آدم و گناه حوا می‌دانست و معتقد بود بسیاری از انسان‌ها ملعونند و تنها برخی به سبب رنج پسر خدا و شفاعت مادر خدا نجات می‌یابند. وی با صراحت اعلام کرد که تنها راه نجات بشر همان «فیض الهی» است. این خداست که باید انسان‌های اهل نجات را برگزیند و عمل و اراده آدمی دخالتی در نجات و رستگاری او ندارد. به عقیده آگوستین، افراد بشر در برداشتن گام‌های اولیه نیل به رستگاری از اختیار لازم برخوردار نیستند. بشر به‌رغم «آزادی اراده»، در بند اراده‌ای است که گناه آن را به فساد و آلودگی

بیشتر ابزارهای نجات در درون طبیعت بشری قرار داده شده و رستگاری بشر با نهایت سعی خود از سوی بشر شروع می‌شود. در مقابل، نوآگوستینی‌ها قرار داشتند که در همان آکسفورد به مقابله با راه نو پرداختند و در دانشگاه پاریس و سایر مناطق به اوج رسید. به مرور، بار دیگر دیدگاه آگوستین مورد قبول الهی‌دانان کلیسا شد. به همین دلیل آموزه‌های فیض و آمرزیدگی در قرون وسطا رشد چشم‌گیری داشت و اساسی برای مباحثات رایج در دوره نهضت اصلاح دینی شد (مک گراث، ۱۳۸۴، ص ۸۴-۸۸).

در شورای ترنت نیز همین دیدگاه آگوستین با تعدیل پذیرفته شد. ژزوئیته‌ها معتقد بودند: انسان توانایی انجام کار نیک را دارد و قادر است از این طریق، فیض خدا را بپذیرد یا رد کند. پاپ اینوسنت دهم و پاپ کلمنت یازدهم نیز در سال‌های ۱۶۵۳م و ۱۷۱۳م بر همین دیدگاه ژزوئیته‌ها تأکید کردند. این دیدگاه، امروزه دیدگاه رایج در کلیسای کاتولیک رومی است. در واقع امروزه کاتولیک‌ها، براساس رأی شورای ترنت، دیدگاه تعدیل شده آگوستین را می‌پذیرند و به اثبات سهم انسان در تحصیل نجات و امکان او برای سرنوشت ابدی علاقه‌مندند. آنان فیض الهی را قبول دارند، اما برای بشر نیز سهمی در پذیرش یا رد فیض از طریق انجام کارهای نیک یا بد قائلند (لین، ۱۳۸۰، ص ۳۶۰-۳۶۴).

۶. آموزه وحی (یا تجسم عیسی مسیح)

از دیگر آموزه‌هایی که کلیسا و سنت کلیسایی در تأسیس و تثبیت آن نقش به‌سزایی دارد، آموزه «وحی» است. تا پیش از مسیحیت، همه مؤمنان به ادیان الهی، معتقد بودند که «وحی» از مقوله لفظ است. سخن گفتن خدا با مردم از طریق انبیا مصداق اتم آن است. بارزترین مصداق وحی نیز تا آن زمان ده فرمان بود که در طورسینا بر حضرت موسی علیه السلام نازل شده بود. با ظهور حضرت عیسی علیه السلام و گسترش مسیحیت، که از دل یهودیت بیرون آمده بود، هنوز وحی از مقوله سخن بود. مسیحیان اولیه، هنوز کتاب عهد را کتاب الهی می‌دانستند و سخنی از عهد جدید نبود. تعالیم آباء اولیه کلیسا، به تاسی از پولس رسول (ر.ک: رساله به عبرانیان ۱: ۱-۵) بود که به عیسی جنبه الهی داد و وحی را از مقوله لفظ به مقوله انسانی تغییر داد. سخن از عهد جدیدی شد که گزارش از وحی (عیسی) بود. آنان خود مسیح را وحی نامیدند و کتاب مقدس را گزارشی از وحی. مسیحیان براساس تعالیم سنت کلیسایی معتقدند که کامل‌ترین وحی نه در کتاب، بلکه در انسان منعکس شده است. مسیح در زندگی و شخص خود، خدا را منکشف ساخت و اراده او در مورد بشر را بیان کرد. این مکاشفه خدا برای بشر، کامل‌ترین مصداق وحی است؛ یعنی پیام ازلی و غیرمخلوق خدا جسم شد و به شکل عیسای انسان، میان ما ساکن شد.

براین اساس، عیسی کتاب وحی شده‌ای نیاورده، بلکه خود تجسم وحی خدا بود و خود وحی است. از این رو، کتاب مقدس به چیزی فراتر از خود دعوت می‌کند. ما باید پیوسته ایمان خود را به مسیح و پیامی که خدا در وی قرار داده است، تقویت کنیم. مؤلفان عهد جدید نیز درصدد بودند تجربه خویش را از عیسی به دیگران برسانند (میشل، ۱۳۷۷، ص ۲۷-۳۰ و ۶۶).

مسیحیان معتقدند خداوند ذات خود را در تاریخ بشر وحی می‌کند و کتاب مقدس نیز این وحی ذاتی را آشکار و تفسیر می‌کند. خدا وحی می‌کند که کیست؟ چگونه خدایی است؟ چه ویژگی‌هایی دارد؟ چگونه نجات می‌دهد؟ در واقع، کتاب مقدس تاریخ خدایی است که ذات خود را به مثابه یک منجی، وحی می‌کند. البته آنان معترف‌اند که ذات الهی منزه است و فهم باطنی ذات خدا برای بشر ممکن نیست. اما چیزی که می‌توان درباره آن دانست همان‌قدر است که خود او بگوید و به ما نشان دهد. او نیز خود را در قالب طبیعت، عیسی و کتاب مقدس به ما نشان داد. البته همین مقدار از وحی، که در حد درک بشری ما جلوه‌گری می‌کند نیز اسرارآمیز است و کتاب مقدس نیز تنها بخشی از آن را تفسیر می‌کند. خدا در زمان و مکان‌های مختلف و از راه عوامل گوناگون، خود را به انسان نشان داده که همه آن، از مصادیق وحی به شمار می‌آیند. برخی از مصادیق اصلی مکاشفه خدا و وحی در مسیحیت عبارت‌اند از: نظام آفرینش، نجات بنی‌اسرائیل با شکافته شدن دریا، احکام تورات (به‌ویژه ده فرمان)، عیسی مسیح و کتاب مقدس. مهم‌ترین این موارد، شخص عیسی مسیح است که با معجزات و کارهای خارق‌العاده خویش از وجود خدا خبر می‌دهد و او را آشکار می‌کند. فعل و کلام او فعل و کلام خداست. البته مسیحیان متن موجود کتاب مقدس فعلی را نیز چون خبر از احوالات خداست و خدا را آشکار می‌کند و همچنین مورد تأیید روح‌القدس است، و حیانی می‌دانند و معتقدند: بشر تنها نگارنده آن بوده و این الهامات روح‌القدس بود که سبب نگارش این متون شد. مؤلف نهایی کتاب مقدس نیز خداوند است، جز اینکه این عمل از طریق کارگزاران بشری به انجام رسیده است (ر.ک: ویور، ۱۳۸۱، ص ۳۳-۴۰؛ مک گراث، ۱۳۸۴، ص ۳۸۷-۴۲۲؛ Eliade (ed), 1987, V.12, p. 356; O'Collins, 2003, p96-99).

در واقع، مسیحیان معتقدند که خدا کتاب مقدس را به وسیله الهامات روح‌القدس تألیف کرده و برای این منظور مؤلفانی از بشر را برای نوشتن آنها برانگیخته و آنان را در نوشتن به گونه‌ای یاری کرده که تنها چیزهایی را که او می‌خواسته است، نوشته‌اند. این دیدگاه توسط آباء کلیسا مطرح شد و رسمیت یافت.

۷. آموزه عصمت مریم

حضرت مریم شخصیتی کلیدی و مقدس در مسیحیت است. چنانچه گذشت مادر خدا بودن (Theotokos) او در شورای افسس تصویب شد. نکته مهم دیگر، نقش مریم در نجات بود که آیا او توان نجات دارد یا نه؟ در واقع، این بحث مطرح بود که آیا مریم نیز به گناه ذاتی آلوده است یا نه؟ اگر آلوده نباشد، پس او هم می‌تواند نجات‌بخش باشد. این بحث در قرون وسطا بسیار پررنگ شد. *توماس آکویناس* معتقد بود: مریم شریک وضعیت بشر گناهکار است و او همانند هر بشر دیگر (به جز مسیح) آلوده به گناه شد. در مقابل، *دائز اسکوتوس* استدلال می‌کرد که مسیح به سبب فضیلت عمل کامل او در بازخرید، توانست مریم را از آلودگی گناه ذاتی باز دارد. او قایل به «وضع عصمت‌آمیز مریم» (Immaculate Position (Immacula)) بود. از این‌رو، *اسکوتوس* یکی از پرچمداران آموزه «لقاح مطهر مریم» (Immaculate Conception) شد؛ یعنی حضرت مریم مادر عیسی بدون هیچ گناهی متولد شده و از زمان بسته شده نطفه‌اش پاک و بی‌گناه بوده است. البته قبل از او، اندیشمندانی مانند *آنسلم آکویناس* و *بونائوتوره* برای باور بودند که مریم پس از لقاح از گناه پاک شده است. اما *اسکوتوس* آن را به زمان لقاح و بسته شدن نطفه مریم بازگرداند و این امر موجب توجه به نقش مریم در نجات شد. اختلاف میان قائلان به عصمت مریم و قائلان به عدم عصمت او، به اوج رسید و نظریه لقاح مطهر مریم و عصمت او، گرچه دلیلی در کتاب مقدس و سنت مسیحی نداشت، اما در پایان قرون وسطا مقبولیتی عمومی یافت (ر.ک: مک گراث، ۱۳۸۴، ص ۱۰۱ و ۱۱۱-۱۱۲؛ لین، پیشین، ص ۴۷۶-۴۷۸ و ۴۸۳-۴۸۴؛ Lumen gentium, No:54, 66 & 67, p 415,421-422; CCC, No: 484-511, p108-114; P. Schaff, Ibid, Vol. 2, P 211-212; Lawrence S. Cunningham, Ibid, p 136 & 163-168; Michael Walsh, Ibid, p 122-123).

سرانجام، *پاپ پیوس نهم* در ۱۸۵۴م در متنی که به «Ineffabilis Deus» معروف است، حکم کرد که مادر عیسی از همه لوازم سقوط آدم و نتایج گناه‌آلود آن کاملاً پاک است. چون پاپ این حکم را از جایگاه پاپی صادر می‌کرد، از این‌رو، نیازمند استناد به کتاب مقدس یا سنت رسولان نبود. گرچه این حکم شکاف میان کاتولیک‌ها با ارتدکس‌ها و پروتستان‌ها را بیشتر کرد، اما تمام کاتولیک‌های جهان آن را پذیرفتند و امروزه از اصول اساسی اعتقادی کلیسای کاتولیک رومی بحث عصمت مریم است. حکم چنین است:

... با اقتدار خداوند ما عیسی مسیح و رسولان مبارک پطرس و پولس و با اقتدار خود ما، اعلام و اظهار و تعریف می‌کنیم این عقیده را که مریم باکره مبارک، از نخستین لحظه بارداری‌اش به فیض

بی‌نظیر و امتیاز از سوی خدای متعال، نظر به شایستگی‌های عیسی مسیح منجی بشر، از هر لکه گناه اصلی حفظ شده است، و این اعتقادی است که خدا آن را وحی کرده است و بنابراین، همه مؤمنان باید آن را قاطعانه و پیوسته باور داشته باشند... (رابرت ای. وان وورست، پیشین، ص ۴۴۷-۴۴۸؛ لین، ۱۳۸۰، ص ۴۷۶-۴۷۸)

در ۱۸۹۱م پاپ لویی سیزدهم در یک بخشنامه پاپی بار دیگر بر نقش مریم تأکید کرد و چنین حکم کرد: همان‌گونه که خدا اراده کرده است، هیچ چیز جز به وسیله مریم از سوی او به ما بخشیده نمی‌شود. بنابراین همان‌طور که هیچ کس جز به وسیله پسر نمی‌تواند به پدر اعلی نزدیک شود، به همین صورت نیز هیچ کس نمی‌تواند جز توسط مادر مسیح، به پسر نزدیک شود (لین، ۱۳۸۰، ص ۴۸۴). در مجموع، می‌توان گفت: این آموزه نیز از مواردی است که در مسیحیت اولیه مطرح نبوده و با تأکید آبابی کلیسا به مثابه دگمای مسیحیت کاتولیک درآمده است.

۸. آموزه عصمت پاپ

آموزه عصمت پاپ، از دیگر آموزه‌های اساسی در سنت کاتولیک رومی است که به دست کلیسا و شورای کلیسایی طرح و تبلیغ شد. در قرون اولیه مسیحی هرگز سخنی از خطاناپذیری اسقف اعظم یا پاپ مطرح نبود. رشد و گسترش مسیحیت و قلمروهای اسقفی در قرن چهارم و پنجم میلادی در اروپا، و سپس بحث تفوق اسقف اعظم رم بر سایر قلمروهای اسقفی، به سبب اتصال آن به پطرس و پولس، سبب شد تا بحثی در اوایل قرون وسطا مطرح شود مبنی بر خطاناپذیر بودن اسقف اعظم رم یا همان پاپ. پاپ‌هایی در قرن پنجم به بعد در برخی از پیام‌ها و نامه‌های خود به این اصل اشاراتی داشتند. اما این اصل هرگز تحت عنوان یک اعتقاد اساسی و دگمای مسیحی مطرح نشد.

اولین بار پاپ *اینوسنت اول* (Innocent I) (۴۰۱-۴۱۷م) در نامه خود به اسقفان آفریقا با عنوان «In Requendis» در ۲۷ ژوئن ۴۱۷م و پس از وی نیز پاپ *زوسیموس* (Zosimus) (۴۱۷-۴۱۸م) در نامه خود به اسقفان آفریقا با عنوان «Quamvis Patrum Traditio» در ۲۱ مارس ۴۱۸م این بحث را مطرح می‌کند. چهار سال بعد، پاپ *بونیفاس اول* (Bonifast I) (۴۱۸-۴۲۲م) در رساله‌ای به نام «Retro Maioribus Tuis» بار دیگر خطاناپذیری پاپ را اعلام می‌کند. زحمات پاپ *لئوی اول* (۴۴۰-۴۶۱م) برای تفوق پاپ بر سایر اسقفان، به سبب نیابت از پطرس، توانست کمکی بزرگ به این آموزه کند. وی در نامه خود به شورای کالسدون به صراحت گفت: اسقف رم از طرف پطرس سخن می‌گوید. پاپ *هورمیداس* (Hormidas) (۵۱۵-۵۲۳م) نیز در سال ۵۱۷م در نامه‌ای به اسقفان اسپانیا با

عنوان «Libellus Professionis Fidi»، که ضمیمه نامه دیگری به نام «Inter Ea Quae» شده بود، دگربر بحث خطاناپذیری پاپ را مطرح کرد. تا اواسط قرون وسطا این اصل، مقبولیت عمومی یافت، اما هنوز به مثابه یک اصل اعتقادی رسمی کلیسایی و دگمای مسیحی اعلام نشده بود. از زمان پاپ گریگوری کبیر به این سمت، پاپ‌ها خود را خادم خادمان خدا معرفی کردند تا حجیت خود را بیشتر بنمایانند. این آموزه، بار دیگر در اواخر قرن سیزدهم مطرح شد و پاپ نیکولاس سوم (Nicholas III) (۱۲۷۷-۱۲۸۰م) در فتوایی همه پاپ‌های بعدی را برای همیشه ملزم به تصدیق آموزه خطاناپذیری پاپی کرد. البته این عمل بعداً توسط پاپ ژان بیست و سوم (John XXIII) (۱۳۱۶-۱۳۳۴م) به عنوان عمل شیطان و پدر همه دروغ‌ها محکوم شد و پاپ‌های دوره نهضت اصلاح هم هیچ یک این آموزه را به رسمیت نشناختند. پس از شورای ترنت (۱۵۴۵-۱۵۶۳م) مفهوم خطاناپذیری و عصمت گسترش یافت و در ادامه، توسط محافظه‌کاران و پاپ‌های قرن نوزدهم احیا شد. بسیاری از بزرگان مانند نیومن، مولر و شیبین به تبیین خطاناپذیری کلیسا پرداختند و اظهار داشتند با اینکه قوم خدا در این خطاناپذیری شریک هستند، اما آنچه در حقیقت خطاناپذیر است، خود کلیساست. آموزه خطاناپذیری کلیسا، مورد قبول تمام محافل و گروه‌ها بود، اما خطاناپذیری پاپ همچنان مورد تردید بود تا اینکه در شورای اول واتیکان این امر نیز به تصویب رسید و این آموزه از اصول اعتقادی رسمی کلیسایی شد.

پس از دوران نهضت دینی، دو دیدگاه در کلیسای کاتولیک به وجود آمد: برخی مانند کالیکانیسم (Callicanism) معتقد بودند پاپ در چارچوب اصول و قوانین کلیسایی، رهبر کلیساست و بر اقتدار شورای عمومی کلیسایی بر پاپ تأکید کردند و در ۱۶۸۲ در پاریس در بیانیه‌ای که به «چهار اصل» معروف است، اعلام کردند تا وقتی کلیسا موافقت خود را با نظر پاپ اعلام نکرده است، نظر پاپ قابل اصلاح است. این تفکر، در قرن نوزدهم رو به ضعف نهاد. در مقابل، گروه اولترامونتانیسم (Ultramontanism) دارای اکثریت شدند. آنان بر این باور بودند که پاپ، رهبر مطلق کلیساست و شوراهای عمومی اعتبار خود را از پاپ می‌گیرد. این گروه به سبب قدرت و کثرتی که داشتند، در تلاش بودند تا عصمت پاپ را رسمیت بخشند. پاپ پیوس نهم (۱۸۴۶-۱۸۷۸م) خود از طرفداران این دیدگاه بود. وی در سال ۱۸۶۸ دستور تشکیل شورای اول واتیکان را صادر کرد و این شورا در ۱۸۶۹-۱۸۷۰ تشکیل شد و هشت ماه به طول انجامید و به سبب تصرف رم توسط ارتش ایتالیا، ناتمام خاتمه یافت. شورا در این مدت دو اساسنامه تصویب کرد: یکی به نام «ایمان کاتولیکی» راجع به موضوعاتی مانند خدا آفریننده جهان، مکاشفه، ایمان و رابطه آن با عقل، و دیگری، به نام

«کلیسای مسیح» که در آن عصمت پاپ تعریف شده بود. اکثر شرکت‌کنندگان به خطاناپذیری پاپ معتقد بودند. اما سؤال این بود که پاپ چه زمانی مصون از خطاست؟ آیا پاپ جدا از کلیسا و اسقفان، مصون از خطاست؟ دیدگاه‌ها، مختلف بود: برخی پاپ را در همه اظهاراتش در مورد آموزه‌ها خطاناپذیر می‌دانستند. برخی دیدگاه معتدل‌تری داشتند. برخی نیز طرح این مسئله را برخلاف مصلحت کلیسا کاتولیک و سبب اختلاف بیشتر با ارتدکس‌ها و پروتستان‌ها می‌دانستند. برخی نیز اساساً با این آموزه مخالف بودند.

اولترامونتانیست‌ها بر شورا مسلط شدند. کاردینال مانیگ (Cardinal Manning) و ۲۳ نفر دیگر مأمور تهیه پیش‌نویس شدند. آنان نیز تمهیداتی برگزیدند تا مخالفان در این پیش‌نویس حضور نداشته باشند. البته یک نفر مخالف به این شورا راه یافت و مخالفت خود را نیز اعلام کرد. در ۱۸ جولای ۱۸۷۰م رأی نهایی اعلام شد. در رأی‌گیری ماقبل نهایی سه‌چهارم اسقف‌ها به نفع این حکم رأی دادند. مخالفان، با پاپ دیدار کردند. اما نتیجه‌ای نداشت. از این‌رو، آنان در رأی‌گیری نهایی شرکت نکردند تا نه مخالفت کرده باشند و نه آن را تأیید کرده باشند. تنها نامه‌ای به پاپ نوشتند و با ناراحتی شورا را ترک کردند. سرانجام، بیانیه آماده شد و به رأی گذارده شد و با ۵۳۳ رأی موافق و تنها ۲ رأی مخالف تصویب شد (ر.ک: لین، ۱۳۸۰، ص ۲۵۲؛ ۴۷۸-۴۸۳؛ کونگ، ۱۳۸۴، ص ۲۳۴-۲۳۷ و ۲۴۰-۲۴۶ و...؛ Lumen gentium, Ch. III, No:25, p 379-381; Raner, p711-714; J.D. Conway, p. 127-135; Kong, p. 165-168; Lawrence S. Cunningham, Ibid, p 133-136; P. Schaff, Ibid, Vol.2, P 262-263, 270-271; Michael Walsh, Ibid, p52-53).

متن بیانیه مربوط به عصمت پاپ چنین است:

با پیروی وفادارانه از سستی که از آغاز ایمان مسیحی به ما رسیده است، برای جلال نجات‌دهنده ما خدا، تکریم مذهب کاتولیک، و نجات مسیحیان، با تأیید شورای مقدس، ما (پاپ پیوس نهم) این اصل ایمانی مکاشفه‌شده را تعریف کرده و تعلیم می‌دهیم: پاپ روم، وقتی براساس اقتداری که به او داده شده و توسط مساعدت الهی که به او به سبب جانشینی پطرس متبارک، وعده داده شده، سخن می‌گوید: ... سخن او مصون از خطاست. و این مصون از خطا بودن امری است که از سوی منجی الهی به کلیسایش بخشیده شده است تا کلیسایش به هنگام تعریف آموزه‌های مربوط به ایمان و امور اخلاقی، مصون از خطا باشد (لین، ۱۳۸۰، ص ۴۸۱).^۴

پس از مدتی همه اسقفان این آموزه را پذیرفتند. اما پس از مدتی برخی به مخالفت با این آموزه پرداختند. مانند مورخ برجسته تاریخ کلیسا یعنی ایگناز وون دولینگر، (Ignaz Von Dollinger) که به

سبب اعتراض به این آموزه از کلیسای کاتولیک اخراج شد و یا پس از شورای دوم واتیکان، نویسنده و الهیدان بزرگ کلیسا و دوست قدیمی راتسینگر (پاپ بندیکت شانزدهم)، یعنی هانس کونگ با نوشتن کتاب *خطانا پذیری؟ پرسشی بی پاسخ* (Infallible An Unresolved Enquiry) به آن اعتراض کرد و مطرود کلیسای کاتولیک شد. اما به هر حال، این آموزه امروز از دگماهای کاتولیکی است و هیچ کاتولیکی اجازه مخالفت با آن را ندارد. از سوی دیگر، برخی معتقد بودند با تصویب این آموزه در شورای جهانی کلیسایی واتیکانی اول و اقتدار مطلق پاپ، دیگر هرگز نیازی به تشکیل شورای جهانی نیست و پاپ فصل الخطاب خواهد بود. اما با روی کار آمدن ژان بیست‌وسوم (۱۹۵۸-۱۹۶۳م) و دستور تشکیل شورای دوم واتیکان، این نظر نیز رد شد. در این شورا، آموزه خطانا پذیری بار دیگر به بحث گذاشته شد و دوباره تصویب شد و متن مذاکرات پیرامون آن در سندی به نام «نظام‌نامه جزمی در باب کلیسای مسیح» (Lumen gentium, No: 25, p 379-381) در فصل سوم در بند ۲۵، به تفصیل بیان شده است.

نتیجه‌گیری

از آنچه گذشت، می‌توان به خوبی دریافت که کلیسای کاتولیک و نهاد کلیسایی چه تأثیرات مهمی بر آموزه‌های اساسی و دگماهای مسیحی داشته است. دو نقش تأسیسی و تثبیتی، که کلیسا در این موارد داشته، نشان از قدرت کلیسا و نهاد کلیسایی است. الوهیت مسیح، تثلیث، دوماهیتی بودن مسیح، فادی بودن مسیح، فیض و نجات از طریق مسیح، عصمت مریم و عصمت پاپ همگی آموزه‌هایی بودند که در سابقه مسیحیت دیده نمی‌شد. تا قرن چهارم این دیدگاه‌های همواره در اقلیت بوده و پیروان چندانی نداشتند. اساساً تا قرن چهارم نقش پطرس بیش از پولس مطرح بوده و شریعت‌محوری در مسیحیت رایج بود. رسمیت مسیحیت کاتولیک در قرن چهارم، تشکیل قلمروهای اسقفی، تشکیل شوراهای کلیسایی زیر نظر امپراتور، تأسیس نهاد کلیسایی در کلیسای کاتولیک رومی و مرجعیت نهایی پاپ در مسیحیت غربی عاملی شد که کلیسا دست به تأسیس و ترویج این آموزه‌ها بزند. معمولاً پس از هر شورایی، مصوبات شورای قبلی تثبیت و آموزه‌هایی جدید تأسیس می‌شد. کاتولیک‌ها معتقدند تمام این موارد با الهام روح القدس است.

شاید بتوان این ادعا را از منظر یک مسیحی مؤمن قابل قبول دانست، اما لازم به یادآوری است که بررسی‌های علمی و تاریخی بیانگر مواردی است که نمی‌توان آن را به راحتی پذیرفت. بسیاری از این موارد، مانند الوهیت مسیح، آموزه تثلیث، آموزه فدا و سایر مواردی که بیان شد، ریشه‌ای در مسیحیت

اولیه ندارد؛ نه در کلام حضرت عیسی و نه در کلام حواریون، اثری از این موارد به چشم نمی‌خورد. اگر نبود قدرت کنستانتین و اصرار آن بر تشکیل دولتی اهل تسامح و تساهل، که به آرامش در جامعه کمک کند، شاید هرگز مسیحیت کنونی تبلور نمی‌یافت. تا پیش از کنستانتین، آنچه از منابع تاریخی بر می‌آید این است که نه کتاب مقدسی غیر از کتاب مقدس یهودی وجود داشت و نه ایام مقدسی، حتی تعطیلی روز یکشنبه به جای شنبه در ۳۲۱ میلادی توسط کنستانتین صورت گرفت. (مک گراث، ۱۳۸۴، ص ۳۵) اختلاف بر سر مسایل عقیدتی سبب تشکیل شوراهای متعدد شد. این شوراها بنا بر مصالحی که گاه تنها مربوط به منطقه‌ای خاص یا افرادی خاص بود، حکم به تأسیس و یا تثبیت برخی آموزه‌ها داد. این امر سبب رشد و گسترش مسیحیت از منظر الهیاتی شد. از این رو، وجود این آموزه‌ها مرهون کلیسا و شوراهای کلیسایی است که وجود آنان سبب شد که دیدگاه‌های الهیاتی پولس بر دیدگاه پطرس غلبه یافت و عملاً دین کاتولیک، که در آن می‌توان عناصری از یهودیت، مسیحیت، دین یونانی و دین میترایی را مشاهده نمود، تأسیس شد. به راستی اگر نبود کلیسا و شوراهای کلیسایی، و به آموزه‌های وحیانی، که حضرت عیسی و جانشین او پطرس مطرح کرده بودند، توجه خاص می‌شد، آیا مسیحیت عیسی ناصری با مسیحیت پولسی فعلی یکسان بود و مسیحیت کنونی همین‌گونه بود؟

این مقاله تلاش دارد که نشان دهد که آموزه‌های عقیدتی کنونی مسیحی، تحت تأثیر کلیسا و آباء آن بوده تا آموزه‌های وحیانی عیسوی، و بیان چگونگی شکل‌گیری دگماهای مسیحی، خود بهترین دلیل برای این ادعاست. صرف ادعای حمایت روح القدس از کلیسا و حجیت سنت کلیسایی کافی نیست و ادله تاریخی خلاف آن را اثبات می‌نمایند.

پی‌نوشت

۱. پولس بسیاری از نامه‌های خود را با تشکر از خدای پدری که پسرش مسیح را فرستاده آغاز می‌کند. (ر.ک: رومیان ۱: ۳-۴، دوم قرنتیان ۱: ۳-۴، افسسیان ۱: ۳)
۲. برای آگاهی از دیدگاه‌های مسیحیت اولیه (جامعه قمران) و تفاوت آن با مسیحیت کنونی (ر.ک: دانیلو، ۱۳۸۳).
۳. این دیدگاه مبتنی بر یوحنا ۶: ۴۸-۵۸ بود.
۴. البته نسخه دیگری از این بیانیه نیز وجود دارد که برای آگاهی بیشتر ر.ک: رابرت ای. وان وورست، پیشین، ص ۴۳۸-۴۴۰.

Kaelber, Walter O. (1987), "Asceticism," in Mircea Eliade, ed., *The Encyclopedia of Religion* Vol. I, (New York, N.Y.: MacMillan).

Kelly, J.N.D., *Dictionary of popes*, (New York: Oxford University Press, 1996).

Kong, Hans (2003), *The Catholic Church: A Short History*, Translated By: John Bowden, (New York: A modern Library Chronicles Book).

Lake, K. (1912), *The Apostolic Fathers*, Vol. 1 (Cambridge, MA: Harvard University Press,).

Marshall, Bruce D. (2004), *Trinity and Truth* (New York: Cambridge University Press)

McFadyen, Alistair (2003), *Bound to Sin: Abuse, Holocaust and the Christian Doctrine of Sin*, (New York: Cambridge University Press)

New Catholic Encyclopedia (1981), Vol.18, (Washington D.C.: Catholic University of America).

Nienhuis, David R. (2007), *Not By Paul Alone: The Formation of the Catholic Epistle Collection and the Christian Canon*, (Waco, (Texas): Baylor University Press,

O'Collins, Gerald (2008), *Catholicism: A Very Short Introduction*, (New York: Oxford University Press Inc).

O'Collins, Gerald and Farrugia, Mario (2003), *Catholicism: The Story of Catholic Christianity* (New York: Oxford University Press Inc.),

Orsuto, Donna (2006), *Holiness* (London and New York, N.Y.: Continuum).

Roberts, A. and Donaldson, J. (eds) (1905), *The Nicene and Post-Nicene Fathers*, vol. 4 & 7 (New York: Scribners);

Schaff, P. (1919), *Creeds of Christendom*, Vol. 2 (New York, Harper),

Schaff, Philip (1991), *History of the Christian Church*, Vol 8, (Eerdmans Publishing Company)

Vatican Council II: The Conciliar And Post Conciliar Documents (1992), General Editor: Austin Flannery, O.P. (New York: Costello Publishing Company).

Walsh, Michael (2005), *Roman Catholicism: The Basics*. (London & New York: Routledge, by Taylor & Francis Inc).

منابع

کتاب مقدس.

آگوستین (قدیس) (۱۳۸۱)، *اعترافات*، ترجمه سایه میثمی، تهران، دفتر پژوهش و نشر سهروردی.

برانتل، جورج (۱۳۸۱)، *آیین کاتولیک*، ترجمه حسن قنبری، قم، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب.

پیترز، اف، بی (۱۳۸۴)، *یهودیت، مسیحیت و اسلام*، ترجمه حسین توفیقی، قم، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب.

دانیلو، ژان (۱۳۸۳)، *ریشه‌های مسیحیت در اسناد بحرالامیت*، ترجمه حسن قنبری، قم، ادیان.

کونگ، هانس (۱۳۸۴)، *تاریخ کلیسای کاتولیک*، ترجمه حسن قنبری، قم، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب.

_____ (۱۳۸۶)، *متفکران بزرگ مسیحی*، گروه مترجمان، قم، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب.

لین، تونی (۱۳۸۰)، *تاریخ تفکر مسیحی*، ترجمه روبرت آسوریان، تهران: فرزاد، ۱۳۸۰.

مک‌گراث، آلستر (۱۳۸۴)، *در سنامه الهیات مسیحی: شاخصه‌ها، منابع و روش‌ها*، ترجمه بهروز حدادی، قم، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب.

مولند، اینار (۱۳۸۱)، *جهان مسیحیت*، ترجمه محمد باقر انصاری و مسیح مهاجری، تهران، امیرکبیر.

میشل، توماس (۱۳۷۷)، *کلام مسیحی*، ترجمه حسین توفیقی، قم، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب.

وان وورست، رابرت ای (۱۳۸۴)، *مسیحیت از لابلای متون*، ترجمه، جواد باغبانی و عباس رسول‌زاده، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

ویور، مری‌جو (۱۳۸۱)، *درآمدی به مسیحیت*، ترجمه حسن قنبری، قم، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب.

Ayer, A. J. (1926), *Source Book for Ancient Church History*, New York, Scribners.

Bede (1985), the Venerable: *The commentary on the seven Catholic Epistles*, Translated by David Hurst (Kalamazoo, Michigan: Cistercian Publications)

Bockmuehl, Markus and Thompson, Michel B (1997), (eds), *A Vision For The Church: Studies in Early Christian Ecclesiology in Honour of J. P. M. Sweet*, (Edinburgh: T&T Clark Ltd).

Bunson, Matthew (1995), *The pope Encyclopedia: An A to Z of the Holy See*, (New York: Crown Tread Paperbacks).

Catechism Of The Catholic Church (1999), (CCC)(London: Geoffrey Chapman).

Conway, J.D. (1962), *What The Church Teaches*, (New York, harper & Brothers)

Cunningham, Lawrence S. (2009), *An Introduction to Catholicism* (New York: Cambridge University Press).

"Declaration On The Relation Of The Church To Non-Christian Religions"(Vatican II, Nostra Aetate" (NA), 28 October, 1965) in *Vatican Council II: The Conciliar And Post Conciliar Documents*, , General Editor: Austin Flannery, O.P. (New York: Costello Publishing Company, 1992).

Johannes Deninger(1993), "Reaclation" translated from German by Matthew J.O'Connell, in *Encyclopedia of Religion*, Mircea Eliade(ed), (New York: Macmilan Publishing Company).

"Dogmatic Constitution On The Church", (Vatican II, Lumen Gentium, 21 November, 1964) in *Vatican Council II: The Conciliar And Post Conciliar Documents*, General Editor: Austin Flannery, O.P. (New York: Costello Publishing Company, 1992).